

عنوان درس: تاریخ و سیره معصومین

استاد: پور امینی

جلسه دوازدهم

بحث در عُمر طولانی حضرت حجت بود، گفتیم اولاً عُمر طولانی داشتن از اموراتی نیست که عقل او را مُحال بداند و از مُمتنعات عقلی و وقوعی نیست بلکه از مُمکنات است که امکان عقلی و وقوعی دارد.

مواردی را تاریخ ذکر کرده کسانی را که عُمر طولانی داشتند، تاریخ است و ممکن است کسی قبول نکند اما برای تأیید اشکال ندارد ولی ما تمسک می کنیم به قرآن که راجع به حضرت نوح دارد که: « و لبس فی قومه أَلفین سنه إِلَّا خَمْسینها» که نوح در امت خودش هزار منهای پنجاه، حضرت نوح که 950 سال مدت تبلیغ اوست و عُمر او خیلی بیشتر است.

کسانی که عُمر طولانی کردند: حضرت نوح را داریم، حضرت مسیح را داریم، راجع به ابلیس داریم که تا إِنْکِ مِنَ الْمُنْذِرِينَ الی یومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، در کتاب مطالب السئول آخرش راجع به عُمر طولانی دارد.

در صفحه 161 از کتاب مَطَالِبِ السِّئُولِ که مالِ شیخِ کمالِ الدِّینِ محمد بن طلحه شافعی متوفی 652 است که آمده: امر غریبی نیست که برخی از عِبَادِ مُخْلِصِ خدَا عُمر طولانی داشته باشند و همچنین از دشمنانش که به آنها هم عُمر طولانی داده؛

و مِنَ الْأَصْفِيَاءِ: الْعِيسَى وَ مِنْهُمْ الْخِضْرُ وَ خَلَقَ آخِرُونَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ آتِ أَعْمَارُهُمْ حَتَّى جَاذَتْ كُلٌّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ أَلْفَ سَنَةٍ، هَذَا سَالٌ وَ يَكُ كَمِي بِيَشْتَرِ مِثْلَ نُوحٍ وَ غَيْرِهِ، بَعْدَ هَمِّ مِثَالِ مِي زَنْدِ از دَشْمَنَانِ مِثْلِ: ابْلِيسِ وَ دَجَّالِ وَ عَادِ (در قوم عاد کسانی بودند که هزار سال عُمر می کردند)، همه اش بر می گردد به قدرت الهی که خواسته است عده ای از بندگانش عُمر طولانی داشته باشند.

چه اشکال و مانعی وجود دارد که خدا آن صالحی که نگه داشته است عُمر طولانی به او بدهد تا وقتی که ظهور کند و بر آن چیزی که خدا گفته بتواند عمل کند. (این حرف یک عالم برجسته اهل سنت است).

اما مُعمرین در تاریخ به عنوان نمونه:

حضرت ابراهیم 200 سال و 175 سال هم گفته اند، حضرت اسماعیل 137 سال، حضرت اسحاق 160، ساره 127، حضرت یعقوب 147، حضرت یوسف مختلف است 110، 123، 120 سال، منوچهر از شاهان ایرانی 110 سال، حضرت موسی 120، هارون 123، بحر بن حارث 150، عُمر بن جریر خزایی 170، ایوب نبی 164، حرث بن کعب 260، زهیر بن جناب حمیری 200، صالح نبی 280، شُعیب نبی 242، شریح بن عبدالله جُعی 300، سلمان فارسی 400، لقمان بن عاد کبیر 500، حام بن نوح 500، حضرت مریم 500، رستم بن زال 600، هود نبی 670، سلیمان نبی 712 و در نقلی 1000 سال، جمشید 715، طهمورث 800، ادریس نبی 200 سال مبعوث شد، حضرت آدم 930، حضرت حوا 931، شیث نبی 912، کیومرث 1000 سال، نوح نبی 2500 سال، عناق 3000 سال، لقمان حکیم 1000 و 4000 سال، لقمان بن عاد 3500، خضر نبی می گویند 9000 سال را رد کرده است.

مطلب بعدی نسبت به وجود مقدس امام حسن مجتبی (علیه السلام) می باشد.

معروف این است که امام حسن را آوردند کنار قبر رسول خدا و مانع دفن شدند و بردند

قبرستان بقیع، آیا چون مانع شدند بردند قبرستان بقیع یا اینکه وصیت و وضعیت خاص آن زمان باعث شد در بقیع دفن شوند؟!

ولادت حضرت را نیمه ماه رمضان سنة 2 یا سنة 3 ذکر کرده اند، وفات ایشان ماه صفر روز هفتم یا به نقلی 28 صفر است ولی مسلم در ماه صفر است و هفتم صفر مشهور است و در 47 سالگی به شهادت رسیدند.

القاب آنحضرت، وزیر، تقی، قائم، طیب، حجت، سید، سبط و ولی می باشد.

ذهبی در سیر ج 3 ص 245، از امام حسن اینجور نقل می کند که: الحسن بن علی بن ابیطالب الامام السید ریحانة رسول الله، و سبطه و سید شباب اهل الجنة ابومحمد قرشی هاشمی مدنی الشهید و کان یُسبِه الجدة، و اینکه حضرت شباهت به رسول خدا داشت.

ابن عَبَس در عُمدة الطالب دارد که حضرت فاطمه زهرا روز هفتم ایشان را آورد و در یک حریر بهشتی که جبرئیل آورده بود و به پیامبر داده بود و سَمَّاهُ حَسَنًا، پیامبر او را حسن نامید و عقیقه هم کردند.

در سیر باز هم نقل می کند از بُرَارِ بن حازم که پیامبر نسبت به امام حسن فرمود: من او را دست می دارم و تو هم او را دوست مدار...

حدیث معروف الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة که ترمذی بدان تصریح کرده و یا احمد این حدیث را در فضائل صحابة آورده که رسول اکرم در حق ایشان و برادرش فرمود: «مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي»، این خودش چراغ را روشن می کند و زمینه بحث با اهل سنت است که ملاک امام حسن و حسین است.

ابن حَجَر عسقلانی درباره امام حسن می گوید: فضائله لا تُحصی، قابل شمارش نیست.

بحث راجع به دفن ایشان: کلینی در کافی ج 1 ص 300، از محمد بن مسلم از امام باقر

روایتی دارد که، وقت جان دادن امام حسن به امام حسین اینطور وصیت کردند که وصیتی دارم بدان عمل کن وقتی از دنیا رفتم، من را به سمت جدم رسول خدا ببر تا تجدید عهدی با او بکنم بعد مرا به سمت قبر مادرم ببر بعد از مادر مرا به سمت بقیع بیاور، پس قبر رسول خدا و مادر برای تجدید عهد و بعد بیاور به سمت بقیع...

خوب امام مجتبی وصیت کرد به دفن در بقیع این یک روایت.

شیخ مفید در ارشاد ج 2 ص 217 می گوید: وقت احتضار امام حسین را فرا خواند و فرمود من از تو دارم جدا می شوم و به سمت خدا می روم و مرا مسموم کرده اند، من پاره های جگر را در تشت انداختم، من میدانم چه کسی این سمّ و زهر را خوراند، وعده ما با او در پیش خداست، به اون حقی که من به گردن تو دارم مبادا حرفی بزنی، صبرکن تا آنچه خدا داشته محقق شود، وقتی قبض روح شدم پلکهای چشمانم را ببند و غسل و کفنم کن و مرا در تابوتی قرار برده و به سوی قبر جدم رسول خدا ببر تا تجدید عهدی بشود، این عبارت شبیه عبارت مرحوم کلینی است از امام باقر بعد مرا به سمت قبر مادر بزرگم فاطمه بنت اسد بیاور و آنجا مرا دفن کن، خواهی دید که اینها فکر می کنند من را می خواهی کنار قبر رسول خدا دفن کنی و لشکریان را بسیج می کنند تا نگذارند، تو را قسمت می دهم مبادا خونی ریخته شود ولو کم، البته محل دفن فاطمه بنت اسد خانه عقیل است، آنجا خانه عقیل است.

جالب این است که پیغمبر بقیع که می رفتند جایی که می ایستادند و زیارت می خواندند و طلب رحمت بر بقیع می کردند قشگ ذکر کرده اند، کنار قبور اهل بیت فعلی ماست که منزل عقیل است...

دفن حضرت در بقیع طبق وصیت است چون حضرت قضیه را می دانند.

مروانیان شک نداشتند که اینها می خواهند امام حسن را کنار قبر رسول خدا دفن کنند لذا سلاح برداشتند و مانع شدند، همان پیش بینی امام حسن وقوع یافت، نزدیک بود

درگیری شود و ابن عباس آمد نزد مروان که برگرد که ما قصد دفن ایشان را کنار قبر پیامبر نداریم فقط قصد دیدار است و بعد آمد کنار قبر مادر، اگر وصیت کرده بود که او را کنار قبر پیامبر دفن کنیم خواهی دانست که تو کمتر از آن هستی که مانع شوی.

امام حسین فرمود: اگر وصیت برادرم نبود که خونی ریخته نشود خواهید دانست که حق شمشیرها چطوری ادا می شود.

اینجا تفسیری است که مهم است، ابن عساکر در تاریخ دمشق دارد که: وقتی به سمت قبر رسول خدا رفتند گفتند نخیر ما نمی گذاریم و باید به سمت بقیع برود، در آنجا سه تا هستند و چهارمی نیست، پیغمبر و شیخین، عایشه گفت: این خانه من است و پیغمبر به من داد، عمر هم که دفن شد من دستور دادم...

محمدبن همام کاتب اسکافی در منتخب الانوار: فلما توفی حمله الحسین، وقتی امام حسن جان داد برادر او را برداشت، حتی صار إلى قبر جده وجاء مغیره بن شعبه إلى عایشه و قال لها، چرا نشستی، لقد مات الحسن و قد حملته حسین حتی صار إلى قبر جده، حسین او را برداشت و آورد به سمت قبر جدش اگر او را در آنجا دفن کند دیگر هیچکس اسم ابوبکر و عمر را تا روز قیامت نمی آورد، و قالت ما أصنعها، حالا عایشه که خودش کله سیاست است میگه چه کنم؟ قال: ترکیبی بغلتی، بیا سوار قاطر من شو، و تربحین به، به هدفت می رسی، و نگذار دفن شود، سوار قاطر مغیره شد، در جمل سوار جمل شد و اینجا هم سوار بر قاطر و آمد سمت قبر رسول خدا، سروصدا کرد و گفت من نمی گذارم و مردانی از بنی هاشم آمدند و شمشیرها را کشیدند که نخیر باید دفن شود و کم بود آتش جنگ برافروخته شود و امام حسین همه را قسم داد تا آرام شوند و فرمود برادرم وصیت کرده او را در بقیع دفن کنند و آتش خاموش شد.

حالا این مغیره کیست؟ در احتجاج طبرسی ج 2 ص 40 آمده که این جملات را امام حسن مستقیم به خود مغیره فرمود: و اما أنت یا مغیره بن شعبه فإنک لله عدو، تو دشمن خدایی، فلکتابه نابذ، تو قرآن را به گوشه ای انداختی، تو تکذیب کننده پیغمبری،

فأنت زانی، تو در قضیه بصره زناکاری، و قدوجب علیک الرّجم، تو باید رجم میشدی و اتقیاء نیک شهادت علیه تو دادند که تو اینکار را کرده ای، تو در دنیا ذلیلی و در آخرت ذلت بیشتر را به همراه داری، و أنت الذی ضربت فاطمه بنت رسول الله حتی أدمیتها، تو کسی هستی که فاطمه را زدی تا اینکه او را به خونریزی انداختی و أَلَقْتَ ما فی بَطْنِها، که جنینش سقط شد، استدلالاً منک رسول الله، به خاطر اینکه مخالفت با دستور پیغمبر کنی و حرمت او را شکستی و این همان فاطمه ای است که پیغمبر فرمود: یا فاطمه أنت سيدة نساء أهل الجنة، تو سید زنان جهانیانی و قسم به خدا که تو اهل جهنمی...

ابوهریره ضدّ مروان کلامی را دارد که در عمدة و تاریخ دمشق ابن عساکر هم است، می گوید: قاتل الله مروان، خدا مروان را بکشد، نمی گذارد پسر ابوتراب با پیغمبر دفن شود، عثمان در بقیع دفن شود و پسر علی کنار رسول خدا نه نمی گذاریم، مروان تقوای خدا پیشه کن، وَلَا تَقُلْ لِعَلِيٍّ إِلَّا خَيْرًا، ابوهریره میگه: مروان غیر از خیر راجع به علی نگو، وَأَشْهَدُ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ يَوْمَ الْخَيْبَرِ، من شهادت می دهم خودم از پیغمبر شنیدم که روز خیبر فرمود: «لَأَعْطِينَ رَأْتُهُ رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ لَيْسَ بِفَرَارٍ وَ أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ فِي حَسَنِ اللَّهِ إِنَّ أَحِبُّهُ وَ أَحِبَّهُ وَ أَحَبَّ مَنْ يُحِبُّهُ» من این دو جمله را راجع به امیرالمومنین و حسن بن علی شنیدم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد